

دکتر شریعتی و کارل مارکس

بهرورز رضایی منش

بدیهی است همه اشتباهات ناشی از این کار به عهده من است و از پیش امیدوارم خواننده آشنا و صاحب نظر اگر این کار را غیرفنی و صدمه زدن به اثر مرحوم شریعتی ارزیابی می کند، مرا ببخشاید:

دکتر شریعتی در این درس می گوید که این از اشتباهات عموم است که از شخصیت ها به صورت "یک" (تأکید از نگارنده است) متفکر و "فرد مطلق" یاد می کنند و همه را عنصر مجرد لایتغیری می بینند که در تمام ادوار زندگی شان یکسان بوده اند و هیچ تغییر و دگرگونی نپذیرفته اند. همه شعرها و غزل ها و سخنان و نظریات یک شاعر، یا یک متفکر را، به صاحب این شعر و این مکتب منسوب می کنند. در حالی که شاعر این شعر و صاحب این مکتب، انسانی بوده که در طول زندگی، دوران های گوناگون دیده، تحولات فکری و روحی مختلف یافته [است] ... همچنان که هر انسان زنده ای که منجمد و مقلد نباشد... و مرد اندیشه و تحقیق و آزاداندیشی باشد، همواره گذشته خویش را انتقاد و تصحیح می کند، و تغییر کار و زبان و ذایقه و حتی جهت می دهد و گاه به صورت انقلابی عوض می شود. چنین است که انسان، حرکت و تکامل می یابد و متفکران و دانشمندان که دارای نبوغ برجسته ای هستند، بیش از افراد عامی ... دوره های مختلف دارند.

به نظر شریعتی محققان در تحقیق های خود درباره زندگی و آثار بزرگان علم و ادب نباید به این دوره ها و تغییرات که در زندگی آنان رخ می دهد بی توجه باشند. او برای مثال به ادوار سه گانه زندگی و تغییرات کسانی مانند ابی العلاء معری، علی (ع)، جلال آل احمد و خیام اشاره

یکی از زیباترین آثار زنده یاد دکتر علی شریعتی، سلسله درس های سال های ۵۰ و ۵۱ اوست که تحت عنوان "اسلام شناسی" در حسینیه ارشاد ارائه شده است.

دفتر تدوین و تنظیم آثار آن بزرگ مرد در سال ۶۰ آنها را در ۳ جلد منتشر کرد. در این جا اشاره ام به جلد دوم اسلام شناسی یا شماره ۱۷ مجموعه آثار است که درس های دهم تا هفدهم با

به اعتقاد دکتر شریعتی، ناکامی

مارکس در ازدواج با دختر مورد

علاقه اش که ناشی از مخالفت

روحانیون سخت گیر قرن ۱۹ بود،

عامل اصلی جبهه گیری ضد مذهبی او

در دوره های بعدی زندگیش

محسوب می شود

ضمایم و پیوست هایش در آن دیده می شود. در درس دوازدهم، دکتر شریعتی به بحث درباره "مارکسیسم در سه دوره زندگی مارکس" می پردازد که مرور آن در این زمان و پس از گذشت سه دهه خالی از لطف نیست.

در این کار، هدفم بازخوانی و بازنویسی فصل ۱۲ بود و برای این مقصود، مطالبی که حذف شان ضرری به متن نمی زند، حذف شد و یا برخی از کلمات و جملات جابه جا و یا ترکیب گردید.

در نیمه دوم دهه چهل و سال های دهه پنجاه که به انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ منجر شد، سایه دو جریان غالب و نیرومند بر حرکت جنبش دانشجویی ایران سنگینی می کرد: یکی جریانی بود که رژیم پهلوی آشکار و پنهان آن را حمایت می کرد و دیگری از جریانات مارکسیستی و شبه مارکسیستی تشکیل می شد. جریان اخیر، یعنی جریانات چپ به دلیل برخورداری از پشتوانه علمی و تئوریک و انجام کارهای تشکیلاتی برای دانشجویان جذابیت بیشتری داشت و قادر به اثرگذاری بیشتری بر قشر دانشجو بود.

در مقابل این دو جریان، فعالان مذهبی بیکار ننشسته بودند و می کوشیدند با ترویج معارف اسلامی، قشر دانشجو را با فرهنگ پرغنا ایران و اسلام آشنا کنند. در این میان، کسانی چون دکتر علی شریعتی و استاد مطهری نقشی اثرگذار ایفا کردند که حتی بی انصاف ترین منتقدان نیز نمی توانند منکر آن شوند.

آثار شریعتی بر عده زیادی از دانشجویان آن دوره چنان تأثیر ژرفی گذاشت که اثرات آن در جریان شکل گیری مبارزات انقلاب و بعد از انقلاب مشخص شد. یکی از کارهای برجسته دکتر شریعتی در آن دوران، نقد علمی و توأم با منانت ایدئولوژی های غیراسلامی و از جمله مارکسیستی بود.

به مناسبت ۱۶ آذر سال ۱۳۸۰ (روز دانشجو) یکی از برجسته ترین نقدهای او را در مورد روند شکل گیری شخصیت مارکس، و به تبع آن اندیشه و ایدئولوژی وی را در زیر، مورد بررسی و نقد قرار داده ایم.

مواجهه با یک تحلیل، می تواند سرنوشت و نتیجه آن پیش بینی - هرچند درست و منطقی - را تغییر دهد.

اهمیت "فرد" و "حوادثی" را که در زندگی خصوصی فرد رخ داده اند و تأثیر آنها بر مسایل اجتماعی، منطقی و روان شناسی را نباید نادیده گرفت، چه واقعیت های تاریخی و چه وقایع اجتماعی و چه زندگی فردی. اینها همواره با اصول عقلی و منطقی سازگار نیستند و برای همین، مسایل را نباید صرفاً از زاویه منطقی بررسی کرد. به ویژه رفتار انسان که همیشه منطبق بر محاسبات منطقی نیست.

در آن جا که انسان هست، تحلیل منطقی محض، خود بی منطق ترین نوع تحلیل است. برای مطالعه و بررسی پدیده های اجتماعی،



دکتر علی شریعتی

متدولوژی مورد توصیه شریعتی مطالعه بیوگرافی شخص است. واقعیت هایی که در زندگی شخصی هر فرد رخ داده اند، بایستی به طور دقیق، بی طرفانه و منطقی شناسایی و بررسی کرد.

شریعتی پس از ارایه مقدمه فوق، ادوار زندگی مارکس را به سه دوره ی ۱- مارکس

آرامش درباره فرد یا موضوعی مطالعه و تحقیق نماید و تلاش های جست و جوگرانه را متمرکز بر جمع آوری ادله مثبت و منفی صاحب نظران موافق و مخالف کند. این بی علاقگی و بی حوصلگی می تواند آفتی برای روحیه حقیقت طلبی و مانعی برای نزدیک تر شدن به حقیقت باشد. کسی که روحیه پیدا کردن حقیقت را دارد، باید با احتیاط و وسواس به پیش برود. دکتر شریعتی معتقد است که مارکس نیز مانند هر شخصیت بزرگ دیگری، سه مرحله مهم در زندگی خود گذرانده است و اگر نظریه ای در نظریه هایش مخالف نظریه دیگرش یافت می شود، به این دلیل است که ممکن است او نظریه ای را در یک دوره و نظریه ای دیگر را در دوره ای دیگر از زندگی اش ارایه کرده باشد.

یکی، از مارکس ۲۵ ساله و دیگری از مارکس ۵۰ ساله. زیرا انسانی که متحول و متحرک است، نمی تواند این همه سال را ساکن باشد و برای همین در خط سیری از رشد، تکامل و تغییر می یابد.

به نظر او، انسان گاهی از هیچ به همه چیز می رسد و زمانی از همه چیز به هیچ می آید. انسان دو مقدمه و یک نتیجه نیست که بتوان او را تحلیل خطی کرد، بلکه عوامل بی نهایتی بر او اثر می گذارند و هر عملش برآیند بی نهایت علل است که محقق قادر به بررسی همه آنها نیست.

به همین دلیل است که پیش بینی رفتارهای فرد و جامعه کار بسیار دشواری است. تحلیل ها عموماً متکی بر عوامل شناخته شده است در حالی که عوامل غیرقابل پیش بینی، پدیده های ناگهانی و یا مجهول، در اراده آدمی، یا یک نسل و یک طبقه وجود دارند که قابل محاسبه و لحاظ کردن نیست. همچنین ورود به مقوله هایی چون "آگاهی انسانی"، "اراده" و "تصمیم" ناشی از

خیلی کوتاهی می کند ولی شخصیت محوری و برگزیده ی او برای تحلیل ادوار سه گانه زندگی اش، کارل مارکس است.

البته این کار او در ادامه بررسی مارکسیسم



کارل مارکس

است. ارجاع های او به سخنان و نوشته های مارکس در تأیید فرضیه اش اندک است و مطلب او در حد یک مثال کلاسی است.

باید محققان با بررسی های خود نشان دهند آیا تقسیم بندی زندگی هر شخصیت به سه دوره درست است یا نه؟ و آیا مدل های محتمل دیگری وجود دارد یا نه؟ البته بحث او درباره این که انسان موجودی متحول است و همیشه به یک صورت نمی اندیشد، بدون تردید درست است و از نظر آموزشی بسیار ارجمند. به ویژه بیشتر برای جامعه ی ما که روحیه تعجیل دارد و می خواهد خیلی سریع به جمع بندی و نتیجه گیری درباره مسایل و اشخاص برسد (چرایی این مسأله خود قابل بررسی است) و تکلیف انسان ها را خیلی سریع روشن کند و با زدن مهری به شخصیت افراد، پرونده شان را ببندد. روحیه مدارا در او بسیار ضعیف است و فی نفسه بحث و مطالعه را ارج نمی نهد و عشق نمی ورزد. حوصله این را ندارد که با تأنی و

جوان، مارکس فیلسوف ۲- مارکس جامعه شناس ۳- مارکس رهبر، تقسیم می‌کند.

۱- مارکس جوان:

مارکس در دوره نخست زندگی اش در گروه شاگردان هگل قرار دارد. او در این دوره، فیلسوفی است ایده‌آلیست مجرد بین و مجردنگر که توان درک واقعیات و آنچه را در عینیت زندگی بشر می‌گذرد، ندارد. مارکس جوان و فیلسوف مآب خود به خود نمی‌تواند از عشق مصون بماند. او به شدت عاشق دختری می‌شود و غزلیات سوزناکی می‌سازد که دیوان غزل‌هایش هم اکنون به آلمانی وجود دارد و مختصری از آن هم به فرانسوی ترجمه شده است. روحانیون جامعه قرن نوزده آلمان با ازدواج مارکس ضد دین با دخترک مؤمن زاده به شدت مخالفت می‌کنند و این برای مارکس عقده‌ای می‌شود که در آثار این دوره او- و حتی آثار دوره بعدی زندگی اش که یک جامعه‌شناس است- و جنبه‌گیری ضد مذهبی اش تأثیر می‌گذارد. او که بر اثر ممانعت روحانیون و پارسایان مذهبی، از وصل معشوق محروم مانده است، ضمن دفاع از آزادی عشق و آزادی جنسی، به بورژوازی حمله می‌کند و آن را فاجعه‌ای ضد انسانی می‌خواند و در این کار، بیش از هر چیز به دو عنصر "پول" و "پارسایی" تأکید می‌ورزد. به نظر مارکس، زهد و پارسایی همچون پول، عامل الیناسیون (مسخ و از خود بیگانه شدن) انسان است. تأکید او بر زهد خاص خود اوست.

۲- مارکس دانشمند:

مارکس در دوره دوم زندگی اش یک جامعه‌شناس متعهد است. این دوره همراه با وقوع انشعاب در پیروان هگل، شروع مبارزات اجتماعی نیمه اول سده ۱۹ در آلمان و انگلیس و فرانسه و اوج گرفتن مبارزات کارگری در سال‌های ۱۸۶۰ تا ۱۸۷۰ است. مارکس نیز یکی از انشعابیون است که اندک اندک از اندیشه‌های ذهنی مجرد و فلسفی بیرون آمده است و متوجه مسایل اجتماعی و زندگی مردم شده است. تأثیر مبانی فلسفی و آموزه‌های هگل در آثار و تحلیل‌های او هویدا است.

در این دوره که "پرودن" رهبر کارگران آلمان، فرانسه و انگلیس است و بزرگترین شعارهای طبقاتی، کارگری و انقلابی را بر علیه مالکیت و استثمار مطرح می‌کند، مارکس، جوان

فیلسوف مآب گمنامی است که به تازگی به مسایل اجتماعی روی آورده است و کم کم دارد به کمونیسیم معتقد می‌شود و پیش از جوانه زدن این اعتقاد جدید، مدت‌ها با پرودن مبارزه کرده و رو در روی او ایستاده است. ولی با همه تضادی که با او دارد به عنوان یک عالم جامعه‌شناس، کتاب "مالکیت چیست؟" پرودن را با بزرگ‌ترین ستایش‌ها ارج می‌نهد. پرودن معتقد است مالکیت دزدی است و مالکیت فردی را نفی می‌کند و کمونیسیم را هم نوعی مالکیت دولتی و دولت پرستی می‌خواند و از این جهت،

شریعتی برای زندگی و تکامل

اندیشه‌های مارکس سه دوره

خاص را تعیین کرده که در گذر از

آنها، مارکس از یک فیلسوف

ایده‌آلیست به یک سیاست‌مدار و

رهبر تبدیل می‌شود

رو در روی مارکس ایستاده است. اما مارکس اثر او را به عنوان یک اثر علمی و خود او را به عنوان بنیانگذار و رهبر و بزرگ‌ترین لیدر پرولتاریای صنعتی قرن ۱۹ - پیش از خود - می‌ستاید.

او تا وقتی که مارکس جامعه‌شناس است می‌گوید: "من ایدئولوژی ندارم و هر کس مارکسیسم را ایدئولوژی بداند، نه تنها مرا، بلکه هدفم را نیز نفی کرده، و سخنم را نفهمیده و به چیزی که نیستم و ندارم، متهم کرده است، چه تمام راه و مکتبم، نفی ایدئولوژی است."

او هر ایدئولوژی‌ای را توجیه وضع موجود می‌داند که توسط متفکرین و مکتب‌سازان برای فریب مردم ساخته می‌شود. مکتب‌سازان با ایجاد ایدئولوژی، حقیقتی می‌سازند که حقیقت ندارد و مارکسیسم هرگونه ایدئولوژی را به [عنوان] یکی از ابزارهای طبقه حاکم می‌شناسد. مارکس دانشمند، مارکسیسم را نه عقیده، نه ایده‌آل، نه راه نشان دادن، نه طرح مسأله و پیشنهاد می‌داند، بلکه آن را فقط "فن کشف تاریخ"

معرفی می‌کند. این عین سخن مارکس است که: "کار ما، کشف قوانین علمی حرکت تاریخ است." سخن گفتن مارکس جامعه‌شناس از جنس "سخنان خبری" است.

۳- مارکس سیاست‌مدار و رهبر:

مارکس تا وقتی که عالم و جامعه‌شناس است، انصاف علمی اش را با خویش به همراه دارد ولی چون وارد مبارزات سیاسی می‌شود، شدیدترین حمله‌ها را به پرودن آغاز می‌کند و او را ادیبی لفاظ می‌خواند که نه پایگاه طبقاتی دارد و نه پایگاه اعتقادی و ایدئولوژیک. این نوع برخورد او طبیعی است چون او حالا وارد یک دوره دیگر از زندگی خود شده است که همانا دوره مبارزات سیاسی است.

او اکنون به دنبال جلب نظر طبقه کارگر و طرح کردن خود و به دست گرفتن رهبری عموم کارگران است. کسی پیروز می‌شود که شعرهایی تندتر و متناسب‌تر و مورد نیازتر و خشم‌آمیز و قاطع و روشن و بی تردید و یک جهت‌تر از شعرهای رقیب داشته باشد.

از این جاست که زبان علم و زبان سیاست از یکدیگر جدا می‌شوند. سیمای آخرین مارکس برای همه بیشتر آشناست. چون آخرین حرف‌ها و نوشته‌هایش در این دوره مطرح شده است و در پایان این مرحله است که در اوج کوشش‌های سیاسی - طبقاتی اش، تمام می‌شود و می‌میرد.

در این دوره چهره علمی او دگرگون می‌شود و سیمایی دیپلماتیک به خود می‌گیرد. از ۱۸۶۰ به بعد از صورت یک متفکر منطقی جامعه‌شناس دانشگاهی در می‌آید و به یک رهبر سیاسی، حزبی و طبقاتی و یک لیدر متعهد سیاسی تبدیل می‌شود که رسالت پیروزی گروه یا طبقه‌ای را در متن زندگی اجتماعی به دست می‌گیرد و پیش می‌رود.

از این جا به بعد لحن او عوض می‌شود. در این دوره، "مارکسیسم حقیقت" به "مارکسیسم مصلحت" و شعار علمی به شعار سیاسی تبدیل می‌شود. مارکسیسم در آخرین مرحله زندگی مارکس از صورت علم کشف جبر منطقی تاریخ در می‌آید و به یک ایدئولوژی سازنده‌ی حزبی تبدیل می‌شود.

دکتر شریعتی در پایان این گفتار، "مارکس جامعه‌شناس" را "مارکس کامل" می‌داند.